جلسه 106

**سه‌شنبه - 02/02/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در این بود که آیا ممکن است اراده در نفس انسان به یک فعلی منقدح بشود بخاطر مصلحتی که در خود این اراده است بدون این‌که انسان مصلحتی در آن فعل ببیند؟

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمود بله این ممکن است. مثال هم زد به کسی که می‌‌خواهد در ماه رمضان در سفر روزه بگیرد، می‌‌داند اگر قصد اقامه عشرة ایام نکند نمی‌تواند روزه بگیرد، ولی اگر قصد اقامه بکند، تا یک نماز چهار رکعتی هم این قصدش بماند، بعد از آن عدول هم بکند از قصدش می‌‌تواند روزه بگیرد، ‌مصلحت در خود قصد اقامه عشرة ایام است تا زمان اتیان به یک نماز چهار رکعتی، در واقع اقامه عشرة ایام هیچ مصلحتی این شخص نمی‌بیند، بلکه داعی دارد که ده روز را در آن‌جا نماند، فقط بخاطر این‌که روزه‌اش صحیح باشد قصد اقامه عشرة ایام می‌‌کند.

در بحوث فرمودند این ممکن نیست. اگر انسان ببیند روزه گرفتنش توقف ندارد بر واقع اقامه عشرة ایام بلکه توقف دارد بر قصد اقامه تا زمان اتیان به نماز چهار رکعتی، اگر هم بگوید من قصد اقامه دارم، ‌این لقلقه لسان است. فرق هم نمی‌کند ما بگوییم قصد اقامه عشرة ایام به معنای شوق به اقامه عشرة ایام است یا بگوییم به معنای عزم و بناء بر اقامه عشرة ایام است یا بگوییم به معنای اطمینان به اقامه عشرة ایام است که همین مبنای سوم فقهیا درست است.

به نظر ما این مطلب که شوق به فعل یا شوق به هر چیزی و حب هر چیزی بدون ملاحظه و مشاهده مبادی شوق در آن شیء ممکن نیست، این مطلب صحیحی است. اگر یک شخص کریهی که هیچ ملاک حب به او در نفس انسان نیست، به انسان بگوید تو من را دوست بدار تا من به تو فلان مبلغ هدیه بدهم، شما هر چه فکر می‌‌کنید می‌‌بینید او یک امتیازی ندارد که منشأ حب به او بشود. مثل یزید. چطور فقط بخاطر مصلحت در حب که وصول به آن جایزه است در نفس شما حب به این شخص منقدح می‌‌شود؟! این مطلب، مطلب درستی است ما قبول داریم.

اما چون اراده را ما شوق نمی‌دانیم، از جمله اراده و قصد اقامه عشرة ایام به معنای شوق به آن نیست، ‌یا به معنای عزم بر آن است یا به معنای اطمینان به آن است، و لذا انسان وقتی می‌‌بیند عادتا اگر ده روز را در این مکان نماند، نمی‌تواند قصد جدی بکند اقامه عشرة ایام را و اطمینان به آن هم پیدا نمی‌کند. مخصوصا اگر این حالت در او تکرار بشود. من امسال آمدم تبلیغ، از روستاهای هم‌جوار از من می‌‌خواهند که من روزی چند ساعت بروم آن‌جا هم منبر بروم، می‌‌بینم من هنوز قصد اقامه نکردم در این جایی که استقرار پیدا کردم در آن‌جا، اگر بخواهم یا احتمال بدهم که بعد از نماز چهار رکعتی از قصدم عدول بکنم و بروم به اطراف برای تبلیغ، جاهایی که کمتر از چهار فرسخ با محل اقامه فاصله دارد، قصد اقامه عشرة ایام از من محقق نمی‌شود. مخصوصا که این کار سال‌های دیگر هم ممکن است تکرار بشود. خب من هر سال می‌‌خواهم همین نقشه را بکشم، قصد اقامه بکنم تا نماز چهار رکعتی بعدش هم می‌‌بینم دیگه انگیزه‌ای برای این‌که اطراف نروم ندارم، قبول می‌‌کنم به اطراف بروم چون روزه‌ام را می‌‌توانم بگیرم. این مانع می‌‌شود از این‌که من قصد جدی اقامه عشرة ایام بکنم. و لذا برای این‌که مطمئن بشوم که من قصد اقامه عشرة ایام دارم، واقعا ده روز می‌‌مانم در این‌جا. و این منشأ می‌‌شود که می‌‌بینم واقع اقامه عشرة ایام عادتا در تحقق قصد جدی اقامه از ابتداء و اطمینان به اقامه عشرة ایام از ابتداء دخیل است شوق تبعی هم به اقامه عشرة ایام پیدا کنم. این چیزی است که بالوجدان هست.

این در رابطه با اراده تکوینیه است که بنابراین ما عرض‌مان این است که اراده به معنای شوق به فعل و حب فعل بدون وجود مبادی حب در آن فعل ممکن نیست در نفس انسان منقدح بشود. اما اراده به معنای عزم بر ایجاد و یا در مثال قصد اقامه عشرة ایام به معنای اطمینان به اقامه عشرة ایام، این در نفس انسان منقدح می‌‌شود و چون می‌‌بیند عادتا اگر واقعا ده روز در این مکان نماند، احراز نمی‌کند که قصد اقامه جدا در نفسش منقدح شده و اطمینان به اقامه عشرة ایام پیدا نمی‌کند این منشأ می‌‌شود که ده روز در آن مکان بماند و به آن شوق تبعی هم پیدا کند. حتی بعد از نماز چهار رکعتی اگر به او بگویند بیا برویم اطراف می‌‌گوید من اگر این بار بیایم اطراف سال بعد که می‌‌خواهم بیایم دیگه اصلا در نفسم قصد اقامه محقق نمی‌شود‌ چون باز هم احتمال می‌‌دهم کار امسال را تکرار کنم بعد از نماز چهار رکعتی بروم اطراف و لذا واقعا قصد می‌‌کند ده روز آن‌جا بماند و می‌‌ماند.

اما راجع به اراده تشریعیه که مرحوم محقق حائری در درر فرمود او هم ممکن است در نفس مولی نسبت به فعل عبد منقدح بشود بدون این‌که هیچ نسبت به فعل عبد شوقی و حبی داشته باشد، ‌هیچ ملاکی در فعل نیست برای تحقق اراده تشریعیه مولی نسبت به او بلکه مصلحت در خود این اراده تشریعیه مولی است و مثال هم زده به امر امتحانی. به نظر ما این به هیچ‌وجه درست نیست. حتی اگر بگوییم امر مولی اعتبار محض است چه اعتبار فعل بر ذمه مکلف چه اعتبار بعث و تحریک مکلف به طرف فعل، ‌این عقلا امتثالش لازم نیست چو وقتی مولی غرض در ذات فعل ندارد بلکه داعیش از اعتبار تکلیف خود تحقق این اعتبار تکلیف است عقل حکم نمی‌کند به وجوب امتثال. تا چه برسد به این‌که بگوییم اراده تشریعیه تعلق غرض مولی است به فعل عبد. اگر ملاکی در فعل عبد نیست چطور مولی تعلق می‌‌گیرد غرضش به فعل عبد؟ در امر امتحانی هم بالوجدان مولی هیچ اراده‌ای نسبت به فعل عبد ندارد بلکه چه بسا از فعل او بدش می‌اید از ذبح اسماعیل بدش می‌اید ولی امر امتحانی می‌‌کند به ذبح اسماعیل. بله مصلحت در انشاء امر است حرفی نیست اما این‌که بگوییم مولی شوق به فعل عبد پیدا می‌‌کند لمصلحة فی الشوق، غرض به فعل عبد پیدا می‌‌کند لمصلحة فی تعلق الغرض این حرف نامعقولی است.

یک مطلبی محقق عراقی در این‌جا بیان کرده. ایشان فرموده است: یکی از ثمرات این بحث که اراده تشریعیه مولی به فعل عبد می‌‌تواند ناشی از مصلحت در خود اراده باشد نه در فعل، یکی از ثمراتش این است که دیگه امر به یک فعل کشف از حسن آن فعل نمی‌کند چون ممکن است فعل حسن نباشد اما مصلحت این است که مولی اراده کند صدور آن فعل را از عبد بخاطر مصلحتی که در خود این اراده مولی است. این مطلب را محقق عراقی در نهایة الافکار جلد 1 صفحه 173 بیان کرده.

این فرمایش ایشان ناتمام است. چون اگر ما حتی این مبنا را قبول نکنیم بگوییم اراده تشریعیه نمی‌تواند ناشی باشد از مصلحت در خود اراده، در عین حال اراده تشریعیه مولی نسبت به فعلی کشف نمی‌کند که آن فعل ملاک ملزم داشته و آن فعل عقلا حسن بوده به معنای این‌که ملاک ملزم داشته چون ممکن است ملاک ملزم در امتثال امر مولی باشد. مولی امر می‌‌کند به رمی جمره در روز عید قربان ممکن است رمی جمره در واقع هیچ مصلحتی نداشته باشد اما این امر امتحانی نیست. اراده کرده است مولی که ما رمی جمره عقبه بکنیم و این اراده جدیه است چون امتثال امر مولی مصلحت دارد. مثل آن فرمانده‌ای که به سربازانش دستور می‌‌دهد برخیزید بنشینید، ‌رژه بروید، ‌ممکن است هیچ مصلحتی در ذات این افعال باشد مصلحت در امتثال امر فرمانده است که روح عبودیت یعنی روح سربازی در این جا زنده بشود امر خدا هم ممکن است به یک فعلی ناشی باشد از این‌که امتثال امر مولی ملاک دارد ولی ذات فعل هیچ ملاکی ندارد. نه این‌که قبیح است، ملاک ملزمی که به معنای این است که محقق عراقی می‌‌گوید حسن فعلی دارد حسن عقلی دارد این واجب، ‌نخیر، همچون چیزی کشف نمی‌شود. این راجع به این بحث است.

در رابطه با تعلق اراده تکوینیه به فعل بخاطر مصلحت در خود اراده تکوینیه، غیر از آن فرع فقهی قصد اقامه دو فرع فقهی دیگر هم می‌‌شود مطرح بکنیم به آن اشاره می‌‌کنم و بحث را تمام می‌‌کنم.

یکی این است که برخی گفته‌اند انسان برای صحت وضوء باید قصد یکی از غایات را بکند، ‌قصد کند مثلا قرائت قرآن و لو واقعا قرآن نخواند. همین که در هنگام وضوء قصد داشت قرائت قرآن را وضوئش صحیح است بعد پشیمان هم بشود مشکل ندارد، ‌نماز با این وضوء می‌‌تواند بخواند. این هم شبیه همین بحث قصد اقامه عشرة ایام است. ما مشکلی نداریم در این مثال هم اگر فقهیا این‌طور باشد می‌‌گوییم می‌‌شود انسان قصد بکند قرائت قرآن را با این‌که هیچ الان داعی بر قرائت قرآن ندارد و چون می‌‌بیند عادتا تا بعد از این وضوء قرآن نخواند قصد جدی از او متمشی نمی‌شود قصد جدی هم می‌‌کند هنگام وضوء قرائت قرآن را.

اما این‌که آیا فقهیا در صحت وضوء قصد غایتی از غایات لازم است یا نه این موکول به فقه است. برخی مثل مرحوم آقای خوئی فرمودند وضوء بنفسه مستحب است چون ان الله یحب المتطهرین می‌‌گوید خداوند ایجاد طهارت را دوست دارد روایات هم که فرمود وضوء طهارت است غسل طهارت است،‌ای وضوء انقی من الغسل‌،‌ای وضوء اطهر من الغسل، هم وضوء طهارت است هم غسل. نیازی به قصد غایت نداریم. برخی دیگر هم گفته‌اند نیازی به غایت خاصی ما نداریم، قصد می‌‌کنیم هنگام وضوء کون علی الطهارة‌ را، همین کافی است. که نظر مشهور ظاهرا این است. یا آقای سیستانی فرمودند و لو چند ساعت قبل از اذان قصد می‌‌کنیم وضوء می‌‌گیریم برای نماز واجبی که چند ساعت بعد وقتش داخل می‌‌شود.

ما یک شبهه فقهیه‌ای مطرح کنیم، ‌بحث فقهیش در جای خودش:

این‌که آقای خوئی فرموده وضوء طهارت است مطلقا این دلیلش چیست؟ شاید وضوء به قصد یک غایتی از غایات مثل قرائت قرآن طهارت باشد یا این‌که دیگران گفته‌اند وضوء‌ سبب کون علی الطهارة‌است این به چه دلیل؟ شاید وضوء‌ به قصد غایتی از غایات مثل قرائت قرآن یا نماز سبب کون علی الطهارة باشد.‌ای وضوء انقی من الغسل که در مقام بیان نیست که هر وضوئی طهارت است کما این‌که در مقام بیان نیست که هر غسلی طهارت است بدون لحاظ قیود و شرائط.

ممکن است شما بفرمایید اطلاق دلیل شرطیت وضوء برای نماز می‌‌گوید مطلق وضوء شرط است و لو وضوئی که ما بدون قصد غایتی از غایات می‌‌گیریم، ‌وضوء می‌‌گیریم ساعت هشت صبح بدون قصد هیچ غایتی که بخواهیم قرآن بخوانیم. جوابش این است که این خلاف ظاهر آیه شریفه است که می‌‌فرماید اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم. ظاهر این آیه این است که آنی که شرط نماز است وضوء عند قیام الی الصلاة است. شبیه این‌که مولی به عبدش بگوید اذا قمت الی اکل الطعام فاغسل یدیک. صبح ساعت هشت این عبد دستانش را بشورد که ظهر می‌‌خواهد ناهار بخورد؟ این خلاف ظاهر این خطاب است. این شبهه فقهیه است که ممکن است مطرح بشود.

و لکن انصاف این است که مرتکز متشرعی این است که انسان مستحب است در جمیع احوال با وضوء باشد حالا یا چون خود وضوء طهارت است یا سبب کون علی الطهارة است که می‌‌شود مقدمه تولیدیه یک مستحب.

مؤید این ارتکاز هم روایت ابن ابی عمیر است از محمد بن کردوس از امام صادق علیه السلام که فرمود من تطهر ثم آوی الی فراشه بات و فراشه کمسجده. محمد بن کردوس هر چند توثیق خاص ندارد اما از مشایخ ابن ابی عمیر است و به نظر ما ثقه است. این روایت که در وسائل جلد 1 صفحه 278 نقل می‌‌کند ظاهر در این است که نفس تطهر نفس وضوء مستحب است. طهارت حاصله از وضوء مستحب است حالا یا خود وضوء عین طهارت است که نظر آقای خوئی است یا سبب کون علی الطهارة است که نظر مشهور است. و عرف خصوصیت وضوء گرفتن قبل از خواب را الغاء می‌‌کند. چه خصوصیتی دارد وضوء گرفتن قبل از خواب. این ظاهر در این است که خوب است انسان در همه احوال با وضوء باشد.

فرع دومی که ممکن است مطرح کنیم: اگر حوض مسجدی را وقف کنند بر مصلین در آن مسجد، ‌برخی گفتند مقصود وقف این حوض مسجد است بر کسانی که هنگام وضوء قصد نماز در این مسجد دارند و لو بعدا نماز در این مسجد نخوانند. طبق این مبنا کسی که وضوء‌ می‌‌گیرد ولی داعی ندارد در این‌جا نماز بخواند و واقع نماز در این جا مصحح وضوء نیست طبق این مبنا، قصد اتیان صلات با این وضوء‌ در مسجد مصحح این وضوء است همین بیان پیش می‌اید که آیا کسی که داعی ندارد در این مسجد نماز بخواند [آیا] هنگام وضوء قصد جدی از او متمشی می‌‌شود که با این وضوء در این مسجد نماز بخوانم با این‌که بعد از وضوء می‌‌بیند که هیچ نیازی در این‌جا نماز بخواند نیست. در این‌جا همین بیان را ما می‌‌گوییم که چون انسان مقدمه عادیه قصد جدیش این است که آن فعل را اتیان کند حالا یک روز قصد می‌‌کنی با این وضوء نماز بخوانی در مسجد بعد پیشیمان می‌‌شوی فردایش چی؟ عادتا انسان برای این‌که قصدش جدی بشود و محکم‌کاری بشود مقدمه عادیش این است که بعدا در آن مسجد نماز هم بخواند. شوق تبعی هم پیدا می‌‌کند که در آن مسجد نماز بخواند.

البته ما اصل مبنا را قبول نداریم. حوض مسجدی که وقف شده برای مصلین ظاهرش این است که وقف شده برای کسانی که بعد از این وضوء واقعا نماز بخوانند در این مسجد نه این‌که صرفا در هنگام وضوء قصد نماز خواندن با این وضوء‌ را در مسجد داشته باشند. کما این‌که در موارد دیگر غسل زیارت امام حسین مستحب است و برخی مثل مرحوم آقای خوئی و آقای سیستانی قائلند که هر غسل مستحبی مجزی از وضوء است، ما می‌‌گوییم بسیار خوب و لکن شما که غسل می‌‌کنید به قصد زیارت امام حسین علیه السلام باید بعدا زیات هم بکنید، ‌حالا نمازتان را قبل از زیارت می‌‌خوانید بعد از زیارت می‌‌خوانید مهم نیست اما اگر قصد زیارت دارید بعد پیشیمان شدید او دلیل بر استحبابش نیست و آن غسل مجزی از وضوء نخواهد بود.

این در رابطه با این مسأله که خلاصه‌اش این شد که به نظر ما اراده تکوینیه به شیء بخاطر مصلحت در خود اراده، این در صورتی که اراده را به معنای حب به فعل و شوق به فعل بگیریم معنا ندارد و لکن چون به معنای عزم بر ایجاد فعل است و انسان و لو داعی بر فعل ندارد و لکن چون می‌‌بیند مقدمه عادیه احراز جدی بودن قصد ایجادش این هست که آن فعل را بعدا بیاورد شوق تبعی هم پیدا می‌‌کند که آن فعل را بیاورد و هیچ مشکلی پیش نمی‌اید در این فروع فقهیه و مانند آن.

بحث در ماده امر و مباحث استطرادی بعد آن تمام می‌‌شود. کلام واقع می‌‌شود در صیغه امر. انشاءالله بعد از ماه رمضان بحث را دنبال می‌‌کنیم. و شما را به خدا می‌‌سپاریم.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلوتک علیه و علی آباءه في هذه الساعة و في کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.